

افسانه مهم‌ترین گونه ادب شفاهی

درباره ادبیات شفاهی (۵)

o محمد جعفری (قنوتی)

صحیح‌تر، در نیازهای انسان نهفته است. همان‌گونه که استاد زنده‌یاد، دکتر محمد جعفر محبوب یادآوری کرده است تا روزی که ذهن بشر از دو جنبه عقل و احساس، ادراک و انفعال، تعقل و تخیل ساخته شده باشد، علوم و دانش‌ها با یک جنبه ذهن و ادبیات و هنرها با جنبه دیگر آن سروکار دارند و پیشرفت هیچ یک از آن دو نمی‌تواند سدی در راه توسعه دیگری ایجاد کند.^۱

انسان از پیش از تاریخ، با افسانه‌سرایی و قصه‌پردازی اوقات خویش را پر می‌کرده است. او حتی با افسانه‌گویی و افسانه‌پردازی، به خواب می‌رفته است. افسون‌کنندگی افسانه‌ها، در بسیاری از داستان‌ها و اشعار شاعران ما نیز بازتاب یافته است.

نظامی‌شاعر و داستان‌سرای زبردست ایرانی، در مثنوی دل‌انگیز هفت‌پیکر و در شرح هم‌نشینی بهرام‌گور با دختران پادشاهان هفت‌اقلیم، بارها به این موضوع اشاره می‌کند. در شب ازدواج بهرام با دختر پادشاه هند، چنین می‌خوانیم:

«شاه از آن نوبهار کشمیری

خواست بویی چو باد شبگیری

تا ز درج گهر گشاید قند

گویدش مادگانه لفظی چند

زان فسانه که لب پر آب کند

مست را آرزوی خواب کند»

بعد از این درخواست، دختر پادشاه هند شروع به افسانه‌گویی می‌کند.

پس از پایان افسانه شاهزاده، نظامی‌داستان را چنین ادامه می‌دهد:

«چون که بانوی هند با بهرام

اشاره:

در مقاله پیشین^۱، به برخی از دیدگاه‌ها و نوشته‌ها درباره گونه‌های ادبیات شفاهی اشاره کردم و در حد مقدمات یک مقاله، آن‌ها را مورد بررسی قرار دادم. تأکید بر این نکته ضروری است که بررسی همه دیدگاه‌ها و نوشته‌های فارسی در این باره، مجال فراخ‌تر و بحثی درازدامن‌تر از یک مقاله را ایجاد می‌کند. از این رو، بنده خود به عدم فراگیری آن واقف بوده و امیدوار است در آینده بتواند این مباحث را با توسعه بیشتری پی‌بگیرد. در این قسمت، کوشش می‌شود افسانه که مهم‌ترین گونه ادب شفاهی است، مورد بررسی قرار گیرد.

به راستی، این افسون‌کننده جان‌ها و روح‌های انسانی چیست و چه ویژگی‌هایی دارد که از پیش از تاریخ تا کنون، ضمن سرگرم کردن انسان‌ها و پند و اندرز دادن به آنان، برای یک لحظه هم که شده، آدمی را از مشکلات روحی، روانی و معیشتی فارغ می‌کرده است؟

چه رازی در افسانه‌ها و قصه‌ها وجود داشته و دارد که از یک سو اسکندر، انوشیروان، بهرام‌گور، هارون‌الرشید و ناصرالدین‌شاه را وادار می‌کرده که از قصه‌گویان درخواست قصه‌گویی کنند و از سوی دیگر، چوپانان را در کوهستان‌ها و اعضای خانواده‌های شهری و روستایی از هر قشر و طبقه‌ای را در کنار آتش زمستان، با شب‌چره مخصوص، به نیشیدن قصه‌های پیرمردان و پیرزنان می‌کشانده است؟

چرا کودک، نوجوان، جوان، میانسال و پیران به قصه شنیدن علاقه نشان می‌داده‌اند؟

راز این قضیه، بیش از هر چیز در ساختمان مغز انسان‌ها و یا به عبارت

باز پرداخت این فسانه تمام
شه بر آن گفته آفرین ها گفت
در کنارش گرفت و شاد خفت»^۲
انسان ها در افسانه سرایی ها و قصه-
پردازی های خود، سعی می کرده اند پاسخی
برای مشکلات و دغدغه های ذهنی خود
بیابند و به اعتقاد خویش، پرده از روی جهالت
خویش بردارند تا هرچه بیشتر بر ذهن خود و
فرزندان خویش روشنایی بیفکنند. به همین
دلیل است که در بخشی از افسانه های کهن،
به علت های پیدایش خورشید، ماه، ستارگان،
باران، برف، جانوران و حتی خود انسان
پرداخته شده است. انسان هر دوره، افسانه
خاص آن دوره را آفریده است. زمانی که چرخ
کوزه گری را اختراع کرد، افسانه ای مطابق با
آن ساخت و زمانی که آهن و برنز را کشف کرد،
افسانه دیگری آفرید.^۳

به مرور و با گذشت زمان، بخشی از ذهن
انسان که به مسائل ادراکی و تعقلی می-
پرداخت، پرورش بیشتری پیدا کرد و در پاسخ-
گویی به مشکلات و مسائل پیرامون خود، به
استدلال های قوی تری نیاز داشت. دیگر
برای او قابل قبول نبود که آفرینش جهان بی کران را به
تندیس هایی منتسب کند که خود آن ها را آفریده بود.
داستان شکستن بت ها توسط حضرت ابراهیم و انتساب این کار به بت بزرگ توسط آن پیامبر، بسیار
معروف و مشهور است. این داستان، بیش از هر چیز از بی اعتباری پاسخ-
هایی نشان دارد که عامه مردم آن روزگار، برای علت های آفرینش ساخته
بودند و می کوشیدند آفرینش جهان و همه پیچیدگی های آن را به بت های
خود ساخته منسوب کنند.

پیشرفت علوم، باعث دور انداختن اعتقادات قبلی گردید، اما تأثیری
بر اهمیت باز آفرینی و طراوت افسانه ها نگذاشت. افسانه و اسطوره های
ملت های متمدنی مانند یونان و ایران، از همان زمان تا کنون، برای انسان-
های فرهیخته و حتی عامی جالب توجه بوده است. توجه پژوهشگران و
ایران شناسان به کتاب جاودانه شاهنامه و افسانه های آن و یا به قصه-
گویی های مولوی در مثنوی، امروزه بسیار پیش از سال های پیشین است و
این توجه روز به روز بیشتر هم می شود.^۵

در افسانه ها می توان بازمانده های اعتقادات و اعمال و کردارهای
نسل های پیشین را به خوبی مشاهده کرد. فی المثل، در یکی از افسانه های
ایرانی (تیپ B ۵۱۰) که روایت های متعددی از آن ثبت شده^۶ رد پای ازدواج
با محارم به خوبی پیداست. در این افسانه، مردی پس از مرگ همسرش،
قصد ازدواج با دختر خویش را دارد. او برای این کار قاضی و سایر افراد متنفذ
را راضی می کند، اما سرانجام موفق نمی شود. بررسی این افسانه، از
زوایای مختلف قابل توجه است. از یک سو، بازمانده های رسم ازدواج با
محارم در آن دیده می شود و از سوی دیگر، منسوخ شدن و عدم پذیرش آن

افسانه و اسطوره های ملت های متمدنی مانند یونان و ایران، از همان زمان تا کنون، برای انسان های فرهیخته و حتی عامی جالب توجه بوده است. توجه پژوهشگران و ایران شناسان به کتاب جاودانه شاهنامه و افسانه های آن و یا به قصه گویی های مولوی در مثنوی، امروزه بسیار پیش از سال های پیشین است و این توجه روز به روز بیشتر هم می شود

را در تطورات بعدی جامعه می توان ردگیری و پی-
گیری کرد. در حقیقت، آنچه امروز از این افسانه
بر زبان ها جاری است، روایتی جدید و متأخر بوده
که بیانگر عدم پذیرش این رسم از سوی جامعه
است.

افسانه و معانی آن

پیش از آن که به تعریف افسانه، هم چون یک
گونه یا نوع ادبی بپردازیم، با استناد به کتاب های
لغت، به معنی لغوی آن اشاره می شود.

در کتاب های فرهنگ فارسی، افسانه به چند
معنی به کار رفته که مهم ترین آن ها قصه، حکایت،
داستان، سرگذشت، حدیث، اسطوره، حرف هایی
دروغ و بی پایه و سرانجام سخنان مشهور است.
در برهان قاطع، تألیف محمد بن خلف
تبریزی، آمده است: «افسانه بر وزن مستانه،
سرگذشت و حکایت در گذشتگان باشد. مشهور و
شهرت یافته را نیز گویند.»^۷

در لغت نامه دهخدا، با تفصیل بیشتری به
افسانه پرداخته شده و از جمله آمده است:
«سرگذشت و حکایت گذشتگان باشد. قصه،
حکایت، تمثیل، سرگذشت، فسانه و اوسانه نیز
است. اساطیر، حدیث، استعاره، اسطوره، قصه و
حکایت بی اصل و دروغ که برای قصه اخلاقی یا تنها برای سرگرم کردن
ساخته اند و قصه هایی که برای اطفال گویند.»^۸ در لغت نامه، برای هر یک
از این معانی، مثال های متعددی از ادبیات کهن فارسی (نثر و نظم) آورده
شده است.

همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد، در ادبیات داستانی گذشته ما
افسانه، قصه، سرگذشت، نقل، حکایت، داستان و روایت به یک معنی به
کار رفته اند. البته در موارد معینی، افسانه به مفهوم داستان دروغین و هم-
چنین ماجرای عجیب، خرق عادت و باور نکردنی به کار رفته است.
علاوه بر این، مردم نیز مفهوم افسانه را با واژه ها و اصطلاحات
متفاوتی بیان می کنند. تنوع گویش ها و لهجه های زبان فارسی، به همراه
تکثر فرهنگی مردم ایران و هم چنین تنوع اقلیمی، باعث شده است که
مردم هر منطقه اصطلاح خاصی را برای افسانه به کار گیرند. در خراسان و
بخش هایی از مازندران، اصطلاح «اوسنه» یا «اوسانه» رواج دارد.^۹ در
شیراز و نقاط جنوبی ایران، لفظ «قصه» کاربرد بیشتری دارد.^{۱۰} در اراک و
نواحی اطراف آن، اصطلاح «شوقات» مرسوم است.^{۱۱} در میان برخی از
مردم خوزستان، واژه «سالفه» رایج است. در خور و بیابانک، از واژه
«اوسون» که مخفف یا تلفظ دیگر اوسنه است، استفاده می شود.^{۱۲} در
مناطق مانند کهگیلویه و بویراحمد، کلمه «متل» بیش از سایر
اصطلاحات رایج است.

انعکاس این وضعیت را در کار پژوهشگران نیز می توان دید. نگاهی به
نام کتاب هایی که در زمینه افسانه های ایرانی چاپ شده، مؤید این موضوع
است و در حقیقت باید گفت که در میان پژوهشگران ایرانی، هنوز یک

مجذوب کردن و فسون، افسون به معنی تسخیر ارواح و جادو در این جا دست‌اندرکار است.^{۱۳}

بر اساس آنچه تاکنون گفته شد، در این سلسله مقاله، لفظ افسانه و قصه را مترادف هم گرفته‌ایم و می‌کشیم ضمن ارائه تعریفی از آن، جوانب گوناگون آن را در حد بضاعت خویش و البته با استفاده از آرای پژوهشگران پیش‌کسوت، توضیح دهیم.

تعریف افسانه

با بررسی افسانه‌های منتشر شده، می‌توان به برخی از ویژگی‌هایی پی برد که ما را در ارائه تعریف افسانه یاری می‌کند. بیش از هر چیز، باید به این نکته توجه داشت که افسانه به وسیله افراد معینی روایت می‌شود. سوی دیگر این موضوع آن است که گوینده افسانه، با شنونده و مخاطبی روبه‌روست که با گوش جان، آمادگی خود را برای شنیدن افسانه اعلام می‌کند. بر این ارتباط، یعنی گفتن و شنیدن افسانه، مزایایی مترتب است که دو مورد آن برجستگی بیشتری دارد؛ نخست آن‌که راوی و شنونده، هر دو برای مدتی سرگرم می‌شوند و دودِ دیگر آن‌که راوی، تجارب و آموزش‌های معینی را از طریق روایت‌های خود و ضمن افسانه‌گویی، به مخاطب منتقل می‌کند.

توجه به افسانه‌ها، نشان می‌دهد که آن‌ها ساختار معینی دارند که شامل یک ابتدا، گزارش متن و سرانجام پایان‌بندی است. علاوه بر این، افسانه‌ها بر جعل واقعیت استوار هستند. نگارنده در ادامه بحث، این نکات را تشریح خواهد کرد، اما بر اساس همین مختصر، می‌توان تعریف زیر را از افسانه ارائه داد:

قصه یا افسانه یکی از گونه‌های مهم ادبیات شفاهی است که اولاً ساختار ویژه‌ای دارد و این ساختار، شامل ابتدا (مانند یکی بود یکی نبود یا روزی روزگاری)، گزارش (یعنی متن روایت) و پایان‌بندی (مانند بالا رفتیم ماست بود....) می‌شود، ثانیاً ساختمانی نقلی و روایی دارد، ثالثاً بر جعل واقعیت استوار است و سرانجام این‌که برای سرگرمی و آموزشی روایت می‌شود.

این تعریف، بنا به ماهیت بحث‌هایی که در عرصه علوم انسانی جاری است، محدودیت‌های خاص خود را دارد. نگارنده نیز به هیچ وجه بر کامل و شامل بودن آن اصراری ندارد. بی‌تردید نقد و بررسی آن توسط صاحبان رأی و اندیشه، بر جرح و تعدیل آن بی‌تأثیر نخواهد بود. به هر حال در این سلسله مقاله، تعریف فوق مبنای بررسی گونه افسانه یا قصه و همچنین مبنای تفاوت آن با سایر گونه‌های روایی ادب شفاهی قرار گرفته است.

ویژگی‌های افسانه

اکنون با توجه به مقدمات خود و تعریف مذکور، ویژگی‌های افسانه را شرح می‌دهیم:

۱- همان گونه که ذکر شد، افسانه‌ها به لحاظ ساختاری دارای ابتدا، گزارش متن و پایان‌بندی هستند. آن پلوسکی، در کتاب ارزشمند خود،



اصطلاح واحد برای نامیدن این گونه مهم ادبیات شفاهی، عمومیت پیدا نکرده است. اما آن‌چه مشخص است، واژه‌های افسانه و قصه کاربرد بیشتری دارد. اولریش مارزلف، قصه‌شناس آلمانی که قصه‌های ایرانی را طبقه‌بندی کرده است، در این باره می‌گوید: «در زبان فارسی، اصولاً دو اصطلاح خاص فنی برای قصه وجود دارد یکی از آن‌ها کلمه قصه است (مقتبس از لفظ عربی قصه، به معنی حکایت و داستان) که در اصل، هم حکایت تاریخی و هم داستان‌های خیالی را دربرمی‌گیرد. اما در ادوار جدید، این کلمه بیشتر اصطلاحی شده است برای نوع ادبی داستان‌های کوتاه. اصطلاح مناسب‌تر و دقیق‌تر دیگری هست به صورت افسانه (مقایسه شود با افسان، فسان، فسانه، همه تقریباً در معنی (Maerchen, Fabel, Erzählung) چون در اینجا عنصر اساسی قصه یعنی جنبه جادویی آن هم مهم است: ارتباط و بستگی ریشه‌ای با لغاتی هم‌چون فسایدن (هم‌چنین فسایدن)، به معنی مسحور و

«دنیای قصه گویی» چنین می نویسد: «قصه گوها برای آن که واقعاً قصه را آغاز کنند، در اکثر موارد واژه، جمله یا شعری را به عنوان شروع قصه زمزمه می کردند یا بلند می گفتند و سپس وارد اصل داستان می شدند. در زبان انگلیسی، قصه با جمله ONCE UPON A TIME یا There was once شروع می شود.»^{۱۴}

در میان بسیاری از ملت ها، قصه گوینان تمایل شدیدی دارند که قصه های خود را به گذشته ای بسیار دور مربوط کنند: گذشته ای که خیالی و غیرواقعی بودن آن از واژه ها و جمله های به کار رفته در توصیف آن کاملاً مشخص است. برای روشن شدن این موضوع، چند نمونه از این گونه جمله ها و عبارات را نقل می کنیم:

– در زمان های قدیم، چند صد سال پیش / روزگاری پیرزنی [پادشاهی] بود...^{۱۵}

– پیش و پیشترها پادشاهی بود / در روزگاران بسیار دور...^{۱۶}
– یکی بود، یکی نبود / سال ها پیش پادشاه و ملکه ای زندگی می کردند.

– در روزگاران قدیم / روزی روزگاری^{۱۷}
– صدها سال پیش / در زمان های قدیم^{۱۸}
– روز و روزگاری در گذشته های خیلی دور و در گذشته های خیلی دور، پادشاهی در ایرلند بود.^{۱۹}

قصه گوینان برخی از ملت ها، با آوردن جمله ها و عبارات هایی که تردیدی بر پوچی آن ها وجود ندارد، از یک سو بر غیر واقعی بودن قصه خود و از سوی دیگر بر ارتباط آن با گذشته های دور تأکید می کنند؛ مانند نمونه زیر که پلووسکی، از قصه گوینان ترکیه نقل کرده است:

«یکی بود، یکی نبود، در روزگاران خیلی خیلی قدیم که خدا خلاق خیلی زیادی داشت اما گفتنش گناه بود، وقتی شتر جارچی شهر بود و خروس دلاک بود، وقتی کاه در غربال بود و من داشتم گهواره مادرم را لک و لک می جنباندم...»^{۲۰}

اما باید به این نکته مهم نیز اشاره شود که در میان برخی اقوام، در آغاز قصه ها به جای گذشته های دور، بر زمان حال تأکید می شود. فی المثل در آفریقای جنوبی، قصه ها معمولاً با این جمله شروع می شوند، «اینک قصه آغاز می شود، یا این که قصه این طور می گوید.»^{۲۱} قصه گوینان شمال نیجریه نیز جمله های کوتاهی به کار می گیرند که بر زمان حال تأکید دارد؛ مانند «می توانم دروغ هم بگویم». در میان برخی از ملت ها، گاهی قصه ها با جمله هایی منظوم و تصنیف گونه شروع می شود.^{۲۲}

اما با تأکید باید گفت که مراجعه به قصه های ملت های هند و اروپایی، از جمله قصه های ایرانی، این نکته را روشن می کند که این قصه ها با تأکید بر گذشته های بسیار دور شروع می شود.

پایان بندی قصه ها، هم چون جمله های ابتدایی آن ها، در میان ملت های مختلف از تنوع زیادی برخوردار است. جمله ها و عبارات های پایانی، کاملاً با نوع قصه های روایت شده، متناسب است. در این جا به برخی از جمله ها و عبارات های پایانی قصه ها، در میان برخی از ملت ها اشاره می شود:

– از آن به بعد همه آن ها با خوشی و رضایت تا آخر عمر با هم زندگی می کردند.^{۲۳}

– به سوراخ موشی بر خوردم قصه را به آخر بردم (از فرانسه)^{۲۴}
– بعد پریدم روی زین این ور رفتم اون ور رفتم تا برایشون این قصه محزون را بگم (از رومانی)^{۲۵}

افسانه های ایرانی نیز کمابیش دارای چنین ساختاری هستند. بررسی این ساختار می تواند یکی از مهم ترین عرصه های پژوهشی در افسانه شناسی ایرانی باشد. مشخص کردن و گردآوری جمله ها و عبارات هایی که در ابتدا، انتها و متن افسانه ها آورده می شود، از جمله این موارد است. درباره این موضوع، تاکنون فقط اشاره های مختصری در برخی از کتاب ها و مقاله ها صورت گرفته است. در این جا برخی از این جمله ها و عبارات را نقل می کنیم:

الف – جمله های ابتدایی: بیشتر این جمله ها شنونده را برای ورود به دنیای غیرواقعی افسانه ها آماده می کنند^{۲۶}؛ مانند:

– یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود
– روزی بود روزگاری بود
– در زمان های خیلی خیلی قدیم
– پادشاهی بود که از مال دنیا هیچی کم نداشت
– روزی روزگاری
– این بود و آن نبود
– یکی بود یکی نبود غیر از خدا کسی نبود از بنده دروغگوتر نبود، از کلاغ روسیاه تر نبود

گاهی ابتدای قصه، به صورت موزون بیان می شود؛ مانند نمونه های زیر:

– ای برادر بد ندیده
سرت به کهکشان فلک رسیده
هر چه رفتیم راه بود

هر چه کشیدیم بار بود
هر چه کشیدیم چاه بود

کلیدش به دست ملک جبار بود^{۲۷}
– روزی بود روزگاری بود، شهری بود شهریاری بود

– روزی بود روزگاری، پشت تلو گذاری^{۲۸}
– در چمن بودم که آهو می چرید

در سخن بودم که تنباکو با قلیون رسید
قلیون زرد کازرون

ای دلبر شیرین زبون
برخیز آتش تازه کن

قلیون که قرقر می کنه
آواز بلبل می کنه

قلیون کشم هر دم ساکت شود دردم نه محتاج نامردم
قلیون بکش گاه به گاهی نه به امروز صبایی

قلیون نکش دردت کنه علیل وزردت می کنه^{۲۹}
از میان جمله ها و عبارات های فوق، «یکی بود یکی نبود» و «روزی بود

روزگاری بود»، رواج و عمومیت بیشتری دارد.

ب – جمله های میانی: راویان ایرانی برای ارتباط دادن قسمت های

مختلف افسانه خود، در حین روایت از جمله‌های خاصی استفاده می‌کنند که برخی از آن‌ها به این قرار است:

- حالا پادشاه را ول کنیم بریم سراغ (فلان کس)
- حالا دوکلام بشنو از تاجر (یا پادشاه یا دختر)
- کار اینا به این جاکشید
- از آن طرف بشنوید

ج - جمله‌های پایانی در افسانه‌های ایرانی، بر غیر واقعی و خیالی بودن افسانه‌های روایت شده تأکید دارند. در حقیقت، راوی به مخاطب و شنونده خود یادآوری می‌کند آن چه روایت کرده، خارج از دنیای واقعی و زاییده ذهن متخیل او یا دیگران بوده است.

برخی از جمله‌های پایانی قصه‌های ایرانی عبارتند از:

- قصه ما به سر رسید کلاغه به خونش نرسید
- بالا رفتیم ماست بود، قصه ما راست بود. پایین اومدیم دوغ بود قصه ما دروغ بود
- قصه ما دوغ بود همه‌ش دزد و دروغ بود
- قصه ما برشت برشت مرده ما کنج بهشت
- قصه ما تموم شد، خاک به سر محوم شد
- قصه ما خشی خشی دسته گلی روش بکشی
- یک دسته گل و یک دسته نرگس خدا کند نمیرید هرگز و هرگز
- یک دسته گل و یک دسته نرگس مرگ عزیزان را نبینیم هرگز
- خدا روزی حلال نصیب همه ما فرماید
- اول سخن و آخر سخن که بر جمال محمد صلوات
- ما هم تا همین جا بودیم و برگشتیم و چیزی هم به ما ندادند و هیچ خبری نشد

- ما هم آن‌ها را گذاشتیم و آمدیم

در برخی افسانه‌های با پایان خوش، معمولاً عبارت‌های فوق به کار گرفته نمی‌شوند و به جای آن‌ها از عبارت زیر استفاده می‌شود: «انشاءالله همان طور که آن‌ها به مرادشان رسیدند، شما هم به مراد دل‌تان برسید.» تأکید بر دروغ و خیالی بودن افسانه‌ها در پایان آن‌ها، ویژه افسانه‌های ایرانی نبوده، بلکه در میان برخی دیگر از ملت‌های هند و اروپایی نیز رایج است. فی‌المثل راویان قصه‌های روسی، در پایان روایت خود، معمولاً این عبارت را بر زبان می‌آورند:

«قصه تمام شد. بیش از این نمی‌توانم دروغ بگویم.»^۳

۲- یکی دیگر از ویژگی‌های افسانه، ساختمان نقلی و روایی آن است که البته باید گفت در این مورد، با سایر گونه‌های روایی ادب شفاهی مانند اسطوره، حکایت و داستان‌های بلند مشترک است. افسانه به وسیله راویان مشخصی و برای مخاطبان معینی روایت می‌شود.

۳- یکی دیگر از ویژگی‌های افسانه‌ها، جعل واقعیت به شکل اغراق-آمیز است. البته این جعل واقعیت، به گونه‌ای است که برای شنونده قابل پذیرش است. زیرا چنین موضوعی با نیازهای درونی او هماهنگی دارد.

ژوزف کمبل در این باره گفته است: ظاهراً چیزهایی که در این تخیلات اولیه وجود دارد، آن قدر برای اندیشه و روح ما لازم و ضروری است که اگر از خارج و در قالب اسطوره‌ها تجلی پیدا نکنند، بارها و بارها از درون ما آشکار خواهند شد.

در دنیای رنگین افسانه‌ها، سوار شدن بر اسب پرنده و فرار به سرزمینی دیگر، برای نجات یافتن از دست زن بابای حسود یا پدر فریب‌خورده، موضوعی بسیار بدیهی است. استفاده از کلاهی که صاحب خود را از چشم دشمنان غیب می‌کند، رفتن به دنیای زیرین، دوستی با سیمرغ، گرفتن گوش‌های شیر وحشی، رام کردن آن و بستن شیر به خیش، خوابیدن از دهن‌های هفت سر بر مسیر آب حیاتی مردم، قرار گرفتن جوان خوش سیمایی در جلد مار یا لاک‌پشت، ازدواج با پریان و سفر به سرزمین آن‌ها، به سخن در آمدن حیوانات و به‌ویژه پرنده‌گانی مانند کبوتر به قصد راهنمایی قهرمان افسانه، نوشیدن یک دریا آب به وسیله حیوان کوچکی برای مدد رسانی به قهرمان قصه، قرار گرفتن ماه و ستاره بر پیشانی دختری ستم کشیده که باعث خوشبختی وی می‌شود و... همه از موضوع‌هایی هستند که به رغم



دور نیست. الول ساتن، گردآورنده بی نظیرترین مجموعه افسانه‌های ایرانی، درباره راوی این مجموعه یعنی مشدی گلین خانم می‌نویسد: «خانواده‌های سرشناس همواره قدم او را گرامی می‌داشتند؛ زیرا وی شهرت به سزایی به عنوان گوینده قصه‌های عالی و سرگرم‌کننده کسب کرده بود.»^{۳۳} (تأکید از نگارنده)

در دنیای معاصر، هنوز مناطقی وجود دارد که به دلیل عدم رواج گسترده رادیو یا تلویزیون و سایر وسایل ارتباط جمعی، در آن جاها این ویژگی افسانه‌ها کارکرد خود را هم چنان حفظ کرده است. در حقیقت، باید گفت افسانه اگر فاقد این خصوصیت باشد، امکان

تأثیر گذاری خود را در سایر جنبه‌ها از دست می‌دهد. برنو بتلهایم با تأکید بر این وجه از افسانه‌ها می‌نویسد: «برای این که داستان توجه کودک را جلب کند، باید موجب سرگرمی او شود و کنجکاوی اش را برانگیزد.»^{۳۴}

۵- یکی دیگر از ویژگی‌های مهم افسانه‌ها، نقش تعلیمی و آموزشی آن‌هاست. به این ویژگی، بسیاری از ادیبان و داستان‌پردازان گذشته ما توجه داشته‌اند. مولوی در ضمن قصه‌سرایی‌های خود، در کتاب شریف مثنوی، چند بار به این ویژگی اشاره کرده است:

— کودکان افسانه‌ها می‌آورند

درج در افسانه‌شان بس سر و پند

هزل‌ها گویند در افسانه‌ها

گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها

— ای برادر قصه چون پیمان‌ه است

معنی اندر وی بسان دانه است

هست اندر باطن هر قصه‌ای

خرده‌بینان را زمعنی حصه‌ای

نکته قابل توجهی که می‌توان در این زمینه طرح کرد، نقش افسانه‌ها در تسکین دردها و آلام انسان‌ها است. این موضوع اگر چه می‌تواند به صورت جداگانه نیز طرح شود، به دلیل تأثیرات تربیتی و پرورش‌ی آن، در همین قسمت به آن اشاره می‌گردد.

قصه و اساساً هنر و ادبیات را باید یکی از ابزارهای دوگانه‌ای دانست که انسان‌ها برای تسلط بر مشکلات زندگی، از آن بهره می‌برند. امروزه بسیاری از روان‌شناسان، برای معالجه بیماران خود، از ابزار «قصه‌درمانی» استفاده می‌کنند.^{۳۶}

جعلی بودن، به گونه‌ای در افسانه‌ها طرح شده‌اند که برای شنونده باور پذیر می‌نمایند و این همان مقوله‌ای است که در ادبیات داستانی، «حقیقت مانند» ی یا «حقیقت‌نمایی» (Verisimilitude) نامیده می‌شود.^{۳۵}

بخشی از این جعل واقعیت‌ها و اغراق‌ها، در ناتوانی انسان‌ها برای غلبه بر مشکلات طبیعی و اجتماعی ریشه داشته است. در این مورد ویژه، می‌توان با نویسندگان کتاب «زبان رمزی افسانه‌ها» هم عقیده بود که نوشته‌اند:

«در عهد باستان و دوران عتیق، حکایات و ادبیات تخیلی و داستانی -

ای پدید آمده که هدف آن سرکوب کردن احساس حقارت و مذلت نفس تو - ده‌های مردم با بهره‌گیری از رغبت آن‌ها به شطارت و شتم اعراض و فضیحت‌انگیزی بوده است. هدف این ادبیات داستانی مالا مال از شوخ‌زبانی‌های زنده و نکات و اشارات موهن و نیش‌دار این بود که در ذهن افرادی که از احساس مسکنت و حقارت نفس رنج می‌بردند و عذاب می‌کشیدند، پندار برابری با کسانی را که برتر از ایشان بودند، از راه «پست و خوار مایه کردن» آنان بیافریند.»^{۳۶}

۴- یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در تعریف افسانه از آن یاد شد، سرگرم -

کنندگی قصه‌ها بود. سرگرم‌کنندگی از وجوه مهم افسانه‌ها در میان ملل و اقوام است. لوئیس آلن در کتاب خود به نام هنر و افسانه در میان بومیان استرالیا، در این باره می‌نویسد: «قصه‌گویی معمول‌ترین شکل سرگرمی برای عده زیادی از زنان و کودکان بوده و هست»^{۳۷} در گذشته که امکانات تفریحی محدود بود و وسایل ارتباط جمعی به شکل امروزی وجود نداشت، کارکرد سرگرم‌کنندگی افسانه، از اهمیت زیادی برخوردار بود. برای نشان دادن این موضوع، نیازی به جست‌وجو در تاریخ و گذشته‌های



تعلیم و تربیت از طریق قصه‌گویی، مورد توجه قصه‌گویان و افسانه‌سرایان ملت‌های دیگر نیز بوده است. فی‌المثل بومیان آمریکا، به این موضوع اهمیت زیادی می‌دادند و اعتقاد داشتند که اگر بچه‌های‌شان به قصه‌های آن‌ها گوش دهند، در هنگام بزرگسالی انسان‌های خوبی خواهند شد و در غیر این صورت، آدم‌های بدی از آب درمی‌آیند.^{۲۷}

این موضوع، در میان هندی‌ها نیز بسیار مورد توجه بوده است. استاد فتح‌الله مجتبیایی، در این باره می‌نویسد: «قصه‌های هندی از هرگونه که باشند، غالباً به نوعی نتیجه اخلاقی یا تعلیم عقاید و آداب دینی یا نصیحت و راهنمایی در امور اجتماعی پایان می‌پذیرند. از این رو، داستان-پردازی و داستان‌سرایی در زندگی مردم آن روزگار سهم بسیار بزرگ داشته و مهم‌ترین وسیله تعلیم و تربیت و توضیح و تفهیم مسائل دینی و اخلاقی و اجتماعی به شمار می‌رفته است و تنها برای صرف وقت و سرگرمی بدان نمی‌پرداخته‌اند.»^{۲۸}

نکته‌ای را که استاد مجتبیایی به آن اشاره کرده، در پایان‌بندی بسیاری از قصه‌های هندی می‌توان مشاهده کرد. این قصه‌ها معمولاً با عبارات و جمله‌هایی مانند جمله‌های زیر به پایان می‌رسند: «این عاقبت کسی است که به سخنان افراد نادان گوش می‌دهد» «یا به این ترتیب خوبی در زندگی نتایج ارزشمندی برای انسان در پی خواهد داشت».^{۲۹}

نکته مهم در افسانه‌های ایرانی، آن است که کم‌تر پیش می‌آید که پند و اندرز به صورت صریح و عریان بیان گردد. در حقیقت، می‌توان گفت که در افسانه‌های ایرانی، ضمن توجه به موضوع آموزش و پرورش، به جنبه‌های زیبایی‌شناسی آن نیز اهمیت داده شده است. در افسانه‌های ایرانی، پند و اندرز بیشتر به صورت غیرمستقیم بیان شده است. شاید تحت تأثیر همین ویژگی است که نظامی، وقتی در ضمن داستان‌سرایی‌های خود به پند و اندرز می‌پردازد، پس از چند بیت، به افسانه‌سرایی خود بازمی‌گردد:

«نظامی بر سر افسانه شو باز

که مرغ پند را تلخ آمد آواز»
به عبارت بهتر، نیاکان ما در موضوع تعلیم و تربیت، اندیشه‌ای را مورد نظر داشته‌اند که مولوی، آن را به صورت زیر به نظم کشیده است:

«خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته‌آید در حدیث دیگران»
یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های ابن مقفع را در ترجمه کلیله و دمنه از پهلوی به عربی، همین موضوع دانسته‌اند. احمد امین، پژوهشگر عرب، در کتاب ارزشمند خود، «پرتو اسلام» می‌نویسد: «ابن مقفع چون دید که

قصه‌درمانی و پرورش روح انسان‌ها، در تعدادی از کتاب‌های داستانی نیز قابل ردگیری و شناسایی است. مهم‌ترین آن‌ها کتاب هزار و یک شب است. در این کتاب، شهرزاد که دختری «دانا و پیش‌بین و از احوال شعرا و ادبا و ظرفا و ملوک پیشین آگاه بود»^{۳۰} به مدت هزار و یک شب، با سحرکلام خویش و قصه‌گویی‌های شبانه، شهریار بیمار، خونخوار و کینه‌جور را معالجه می‌کند؛ به گونه‌ای که «باعث تولد مجدد شهریار می‌شود و این تولدی است که مادرش از لحاظ زیستی و روانی، قادر به انجام دادن آن نبود»

قصه‌درمانی، علاوه بر موضوع اصلی هزار و یک شب، در برخی از قصه‌های کتاب نیز به چشم می‌خورد. در همان شب اول قصه‌گویی، شهرزاد قصه‌ای با نام بازرگان و عفریت برای شهریار روایت می‌کند. در این قصه، بازرگانی بدون آن که بخواهد، باعث مرگ فرزند عفریتی می‌شود. عفریت قصد جان بازرگان را می‌کند، اما در همان زمان سه پیرمرد از راه می‌رسند و با گرفتن قصه‌زندگی خویش، عفریت را تحت تأثیر قرار می‌دهند تا این که عفریت «از غایت تعجب در طرب» می‌آید و از خون بازرگان درمی‌گذرد.

۱۹. آن پلووسکی، همان، ص ۱۶۴، به نقل از افسانه‌های ایرلند
۲۰. آن پلووسکی، همان، ص ۱۶۵.
۲۱. منبع پیشین، ص ۱۶۶
۲۲. منبع پیشین، ص ۱۶۴
۲۳. قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم، همان، صفحات مختلف
۲۴. دنیای قصه‌گویی، همان، ص ۲۳۰
۲۵. منبع پیشین، ص ۲۳۱
۲۶. طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، همان، ص ۴۰
۲۷. افسانه‌ها و متل‌های کردی، علی اشرف درویشیان، نشر چشمه، چاپ چهارم، ۱۳۸۰، ص ۲۹۲
۲۸. همان
۲۹. روایت‌های شفاهی هزار و یک‌شب، محمد جعفری (قنواتی)، نشر علم ۱۳۸۴، ص ۱۸۹
۳۰. ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان، ولا دیمیر پراب، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، ۱۳۷۱، ص ۱۲۸
۳۱. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، جمال میرصادقی، میمنت میرصادقی، کتاب مهناز، ۱۳۷۷، ص ۸۵
۳۲. زبان رمزی افسانه‌ها، م. لوفلر، دلاشو، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، ۱۳۶۴، ص ۶۳
۳۳. آن پلووسکی، م. همان، ص ۸۶
۳۴. قصه‌های مشدی گلین خانم، گردآوری ل. پ. الول ساتن، ویرایش اولریش مارزلف، آذرامیر حسینی و سید احمد وکیلان، نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۴
۳۵. کودکان به قصه نیاز دارند، برنو بتلهایم، ترجمه بهروز نیا، نشر افکار، ۱۳۸۴، ص ۱۵
۳۶. سال پیش، در دومین کنگره ایران-شناسی، خانم دکتر شکوفه تقی، یکی از پژوهشگران ایرانی مقیم سوئد که در زمینه قصه درمانی فعالیت می‌کنند، گزارشی خواندنی از تجارب خود ارائه داد.
۳۷. هزار و یک شب، ترجمه از الف لیله و لیله، به همت محمدرضایی، کلاله خاور، ۱۳۱۵، ص ۷
۳۸. افسون شهرزاد، جلال ستارین انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۱۹۶
۳۹. آن پلووسکی، همان، ص ۸۶
۴۰. داستان‌های هندی در ادبیات فارسی، فتح‌الله مجتبیایی، مندرج در یکی قطره باران، جشن‌نامه استاد دکتر زریاب خوبی، به کوشش احمد تفضلی
۴۱. قصه‌ها و افسانه‌های مردم هند، همان، صفحات مختلف
۴۲. پرتو اسلام، احمد امین، ترجمه عباس خلیلی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۵۸، جلد دوم، ص ۲۷۳

مراد او به وسیله پند و اندرز حاصل نمی‌شود مقتضی دانست که کتاب کلیله و دمنه را ترجمه و بر آن اضافه کند تا همان طور که پندهای آن در خسروان هند و ایران تأثیر نموده، در خلقا و رجال دولت و رعیت نیز واقع شود.»^{۳۲}

پی‌نوشت:

۱. کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۹۴
۲. مطالعه در داستان‌های عامیانه فارسی، ضمیمه دانشکده ادبیات، سال دهم ۱۳۴۲
۳. هفت پیکر، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره
۴. این نکته را به همراه مثال آن، از زبان نویسنده و مترجم ارجمند، باجلان فرخی، در یکی از مجامع علمی شنیدم
۵. ر. ک: کتاب ماه ادبیات و فلسفه شماره ۶۱
۶. ر. ک: قصه‌های صبحی، فضل‌الله مهتدی، انتشارات جامی، ۱۳۷۷، ج دوم، ص ۱۵۹
۷. برهان قاطع، محمد بن خلف تبریزی، به کوشش دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر
۸. لغت‌نامه
۹. ر. ک: سنت‌شکن، محسن میهن دوست، انتشارات توس ۱۳۷۸. هم-چنین اوسنه‌های مازنی، نادعلی فلاح، نشر وارث و آمل ۱۳۸۲
۱۰. ر. ک: قصه‌های مردم فارس، ابوالقاسم فقیری، انتشارات سپهر، ۱۳۴۹
۱۱. ر. ک: شوقات، افشین نادری و سعید موحدی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی
۱۲. اوسونگون (افسانه‌های مردم خور)، مرتضی هنری، مرکز مردم‌شناسی و فرهنگ عامه، ۱۳۵۲
۱۳. طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، اولریش مارزلف، ترجمه کیکاوس جهاننداری، انتشارات سروش، ص ۱۳۷
۱۴. دنیای قصه‌گویی، آن پلووسکی، ترجمه محمد ابراهیم اقلیدی، چاپ دوم، انتشارات سروش، ۱۳۶۹، ص ۱۶۳
۱۵. قصه‌ها و افسانه‌های مردم ایسلند، به روایت می‌و هالبرگ هالماندسان، ترجمه محمود حبیبی، کتاب‌های کیمیا، ۱۳۸۳، ص ۱۳ و ۱۲۱
۱۶. قصه‌ها و افسانه‌های مردم هند، ج. ای. بی. گری، ترجمه ابراهیم اقلیدی، کتاب-های کیمیا ۱۳۸۳، ص ۴۸ و ۲۴۹
۱۷. قصه‌ها و افسانه‌های برادران گریم، ویراستار لیلی اوئنز، ترجمه حسن اکبریان طبری، انتشارات هرمس ۱۳۸۳، صفحات مختلف
۱۸. افسانه‌های مردم سوئیس، فریتس مولر گوگنبول، ترجمه مجتبی عبدالله نژاد، کتاب‌های کیمیا، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹ و ۱۵۷

